

حاکم اسلامی و اقامه شعائر دینی

دریافت: ۸۹/۶/۱۶ تأیید: ۹۰/۷/۲۱ نادعلی علی‌نیا ختیر*

چکیده

شعائر که جمع شعیره یا شعار است، به معنای علامت و نشانه ظاهری است. خاستگاه تشریح تعظیم شعائر، بلکه لزوم آن، نص صریح آیه ۳۲ سوره حج است؛ چنانکه راز پاسداشت آن، زنده‌نگه‌داشتن یاد خدا و دین الهی در سطح جامعه و جان‌های انسان‌ها است.

بر حکومت اسلامی، واجب است که نسبت به اقامه شعائر دینی اهتمام داشته باشد؛ اعم از اینکه حکم اولی تعظیم، واجب یا مستحب باشد. آیات و روایات متعددی بر لزوم تعظیم اقامه شعائر دلالت دارد. لذا بر این اساس، ضرورت تعظیم شعائر بر حاکم اسلامی، مسأله‌ای اتفاقی میان فقهای عامه و خاصه است.

با توجه به تأکید قرآن کریم، بر فریضه عظیم امر به معروف و نهی از منکر، آن را بر عهده گروه خاصی می‌داند که قهراً از قدرت و پشتوانه کافی برخوردار باشند و حکومت اسلامی، مصداق قطعی این گروه به شمار می‌آید.

سخنان امیر المؤمنین علیه السلام در طلیعه تصدی ولایت بر مردم نیز دلیل روشنی بر لزوم تعظیم شعائر الهی در فضای جامعه اسلامی توسط حاکم اسلامی است.

اهمیت این امر به حدی است که عموم فقها، اصل عمل حج و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را به رغم حکم اولی آن، واجب کفایی می‌دانند.

از همین رو، حاکم بزرگ دینی معاصر؛ امام خمینی رحمته الله علیه تأکید می‌کند: «ما انقلاب کردیم تا شعائر اسلامی را زنده کنیم».

واژگان کلیدی

شعائر الله، شعائر دینی، حاکم اسلامی، تعظیم شعائر

* عضو هیأت علمی، پژوهشگاه اندیشه سیاسی اسلام.

مقدمه

از جمله مسائلی که در حوزه فقه، به نحو عام و فقه سیاسی به صورت خاص مطرح می‌شود، مسأله «اقامه شعائر دینی توسط حاکم اسلامی» است. ریشه قرآنی و توصیه الهی این امر، آیاتی از قبیل: «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (حج: ۲۲: ۳۲)؛ این است (سخن حق) و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم بدارد، همانا این صفت دل‌های با تقوا است و «لَا تُحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ» (مائده: ۵: ۲)؛ ای اهل ایمان! حرمت شعائر خدا را نشکنید، می‌باشد.

کمتر آیین و مکتبی و کمتر ملت و مملکتی است که اموری را به عنوان سمبل و نماد ظاهری آیین و کشور خود لحاظ ننماید و همه‌ساله و یا کمتر از آن، این امور را تجلیل و یادآوری نکند. از این رو، همه مکاتب مجسمه‌هایی را به عنوان نماد ظاهری و رمز ماندگاری شخصیت‌های برجسته و بزرگ خود تجسیم می‌کنند؛ نمادهایی که مشاهده آنها، آنان را به یاد مقدسات تاریخی و رفتارهای شایسته آنها می‌اندازد.

اصل این عمل امری راجح و عقلائی است و ریشه در گرایش‌های درونی انسان‌ها دارد. اسلام به نحو شگرفی این تمایل انسان‌ها را تدبیر نموده و آیین‌ها و نمادها و رفتارهایی را در شرع وارد کرده است که با تمایلات قلبی انسان‌ها مرتبط است و حسن‌خداجویی آنها را تهییج می‌کند؛ این گونه امور در شرع، به «شعائر» موسوم است.

در باب شعائر، مباحث و سؤالات متعددی قابل طرح است؛ مانند آنکه ماهیت شعائر چیست؟ و حکم آن کدام است؟ هتک آن از یکسو و تعظیم آن از سوی دیگر، به لحاظ شرعی چه حکمی دارند؟ «حکومت اسلامی چه وظیفه‌ای نسبت به اقامه شعائر الهی دارد؟» و به تعبیر دیگر، «نسبت به هتک آن از یکسو و بزرگداشت آن از سوی دیگر، چه تکلیفی دارد؟»

از این رو، ضروری است که مسأله مهم فوق، مورد بحث و بررسی قرار گیرد، همچنین دیدگاه امام خمینی ره در این موضوع تبیین گردد.

الف) مفهوم‌شناسی

۱. شعائر در لغت

راغب اصفهانی در معنای ماده «شعر» آورده است:

شعر: الشعر معروف و جمعه أشعار، قال: «و من أصوافها و أوبارها و أشعارها»
وشعرت أصبت الشعر و منه استعير شعرت كذا أي علمت علماً في الدقة كإصابة
الشعر،... والمشاعر الحواس و قوله: «وأنتم لاتشعرون» ونحو ذلك معناه: لا تدرکونه
بالحواس... ومشاعر الحج معالم الظاهرة للحواس و الواحد مشعر و يقال: شعائر الحج
الواحد شعيره (الراغب الاصفهانی، ۱۴۱۸ق، ص ۲۶۵).

از عبارت راغب به دست می‌آید که معیار شعور و شعیره عبارت است از: علم از
طریق حواس ظاهر و معالم حج، نشانه‌های محسوسی از قبیل مناسک و اعمال حج
است که برای انسان‌ها و برای حواس ظاهر آنها مورد شهود است. قوام شعائر به
علامت ظاهری آن است که برای حواس ظاهر معین باشد. فراهیدی (م ۱۷۵ق) از
قدیمی‌ترین لغویون می‌گوید: «الشعار: يُقال للرجل: أنت الشَّعار دون الدُّثار، تصفه
بالقُرب والمودة، وأشعرَ فلانٌ قلبی همّاً، ألبسه بهمّ حتى جعله شعاراً» (الفراهیدی،
۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۹۲۲)؛ به کسی گفته می‌شود تو شعار هستی، نه دثار؛ یعنی تو نزدیک
به من و مورد محبت و مودت من هستی و فلانی قلبم را از هم و غم شعار نمود؛ یعنی
هم و نگرانی را به او پوشاند، به نحوی که شعار او شده است.

بنابراین، شعیره و شعار، امری است که مورد لمس و حس شخص باشد. لذا
«شعیره» و «شعائر» معنای فاردی دارند و آن عبارت است از: «علامت محسوس برای
چیزی بودن» در اصطلاح قرآنی و روایی نیز واژه «شعائر»، به همان معنای لغوی آن
به کار رفته است و با اضافه به «الله» معنای آن کاملاً مشخص می‌شود. بنابراین، اگر
شعائر در آیاتی در مصداق خاصی مانند حج به کار رفته است، این بدان معنا نیست که
شعائر به معنای حج باشد، بلکه از باب تطبیق است؛ زیرا استعمال یک واژه دارای
معنای عام و اراده فرد خاصی از آن مانعی ندارد؛ چنانکه بسیاری از مفسرین، شعائر الله
را به «معالم دین الله» (نشانه‌های برجسته دین خدا) معنا کرده‌اند.^۱

۲. حاکم اسلامی

«حاکم» در لغت به معنای «منع» است، به همین سبب، «حاکم» را حاکم اطلاق می‌کنند؛ زیرا ظالم را از ظلم به مردم مانع می‌شود (الأزهری، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۸۸۶؛ الفراهیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۴۱۱). در شرع اسلام و کلمات فقها، هرگاه واژه «حاکم» به صورت مطلق استعمال شود، مراد از آن، فقیه جامع‌الشرائط است و استعمال آن در غیر فقیه جامع‌الشرائط نیاز به قرینه دارد.

و لا یخفی أن الحاکم حیث أطلق لا یراد به إلّا الفقیه الجامع للشرائط و ما نقله الشارح الفاضل من عبارة الشيخ المتضمنة أنه مع عدم السلطان یتولی النظر بعض المؤمنین، لا یدل علی عدم اشتراط الفقه فی الحاکم كما فهمه الشارح، لأن السلطان یتناول الحاکم تبعاً، من حیث أن یده ید السلطان، لأنه نائبه^۲ (الکرکی، ۱۴۱۱ق، ج ۱۱، ص ۲۶۷).

مطابق بیان محقق ثانی، کلمه «حاکم شرع» بر غیر فقیه استعمال نمی‌شود، بلکه حاکم اصلی وجود مقدس امام معصوم و به تبع و با اجازه او شخص فقیه شیعی جامع شرایط است.

شهید ثانی نیز مراد از حاکم را فقیه عادل جامع شرایط می‌داند. وی معتقد است:

«و یتولی ذلك الحاکم الشرعی، و هو الفقیه العدل الامامی الجامع لشرائط الفتوی»^۳ (شهید ثانی، بی تا، ص ۵۹).

مرحوم سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی، موشکافانه بدان نظر نموده و تصریح می‌نماید:

وقع فی لسان الفقهاء عناوین اخرى لا سیما فی العصور المتأخرة كالمجتهد و الفقیه و المفتی و القاضی و حاکم الشرع و هذه العناوین عبارة عن شخص واحد و لكن بجهات عديدة ... و بالقیاس إلى أنه یفتی بین الناس یرسمی مفتیاً و بالقیاس إلى أنه یرفع خصومة المتنازعين إليه یرسمی قاضیاً و مع قطع النظر عن الترافع إليه یرسمی حاکم الشرع بالنسبة إلى مثل الأمور الحسیبیه کولاية الأیتام و القصر و الغائبین و باعتبار ولايته یعبر عنها بولاية الفقیه^۴ (مرعشی النجفی، بی تا، ص ۱۳۷).

پس عنوان اولی در مورد حاکم شرع، شخص ولی فقیه جامع الشرائط است. پیداست وقتی در حکومت اسلامی، شخص خاصی به عنوان ولی انتخاب می‌شود، ابتدا این حکم متوجه ایشان و پس از او متوجه سایر فقیهان می‌شود.

ب) ادله لزوم بزرگداشت شعائر توسط حاکم اسلامی

پیش از شرح ادله و بررسی کلمات فقها، توجه به این نکته بایسته است که مقاتله و مبارزه عملی با کفار، اشرار و مواردی از این قبیل که مستلزم برخورد مستقیم و عملی است، برعهده حاکم اسلامی بوده و منوط به اذن اوست؛ بلکه در جهاد ابتدایی که به منظور دعوت به اسلام است، بدون اذن حاکم اسلامی، گذشته از عدم وجوب، مشروعیتی ندارد. مطلبی که در ارتکازات فقها وجود دارد؛ چنانکه در برخی تعبیر بدان تصریح شده است، اما به جهت اختصار، تنها به کلام صاحب جواهر و محقق کرکی بسنده می‌شود.

در هر حال، هیچ اختلافی بین علمای شیعه وجود نداشته، بلکه اجماع وجود دارد مبنی بر اینکه مبارزه و جهاد ابتدایی، در صورت حضور امام علیه السلام و مبسوط‌الید بودن او و یا کسی که او منصوب نموده است، واجب است. حال برای خصوص جهاد نصب فرموده باشد یا با تعمیم ولایت ایشان نسبت به جهاد و غیر جهاد این امر فهمیده شود. اساساً اصل مشروعیت جهاد نیز منوط به اذن از سوی امام علیه السلام است تا چه رسد بخواهد واجب باشد^۵ (النجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۱۱).

محقق کرکی می‌گوید:

گروه سوم: طغیان‌گرها و اشرار هستند؛ آنهایی که قتال و مبارزه با آنها واجب است. البته این امر با فراخوانی به کوچ کردن برای قتال توسط امام یا نایب او صورت می‌پذیرد. حال یا به جهت بازداشتن آنها از آن عمل و یا به جهت دعوت آنها به اسلام و اگر مصلحت در صلح و مصالحه باشد، متکفل آن امام یا نایب اوست^۶ (الکرکی، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۳۷۷).

ملاحظه می‌شود که مرحوم صاحب جواهر، درباره مقاتله با گروه مشرکان برای دعوت به اسلام، ادعای اجماع نموده است - هم اجماع منقول و هم اجماع محصل -

که اجازه حاکم اسلامی، نه تنها شرط وجوب آن است، بلکه شرط مشروعیت آن نیز می‌باشد و اساساً بدون اذن امام یا نایب خاص یا عام او مشروعیتی ندارد. محقق کرکی در ادامه می‌فرماید: با گروه فتنه‌گران و معاندان که به ناامنی جامعه اسلامی اقدام می‌نمایند؛ اگرچه مسلمان باشند، باید برخورد عملی شود، اما بلافاصله بر این نکته تأکید می‌نماید که کسی نمی‌تواند از پیش خود به این امر مبادرت ورزد، بلکه این مهم باید با فراخوانی امام مسلمین صورت پذیرد و اگر امام مسلمین، صلاح امت را در صلح بداند، می‌تواند صلح نماید. این تعبیر و بیان‌های مشابه^۷ از فقهای دیگر، بیانگر این امر است که اصالتاً اقامه جهاد دینی و برخورد عملی، بر عهده حاکم اسلامی بوده و اوست که متصدی مستقیم آن به‌شمار می‌آید و این امر با دستور و نظر و رأی ایشان محقق می‌شود. پس از بیان مقدمه فوق، به ذکر ادله ضرورت اقامه شعائر دینی می‌پردازیم.

۱. آیات

با تأمل در آیات الهی، می‌توان بر ضرورت پاسداشت شعائر الهی، ادله‌ای را اقامه نمود که به اختصار به چند آیه در این خصوص اشاره می‌شود. در قرآن کریم بر لزوم و ضرورت فریضه عظیم «امر به معروف و نهی از منکر» تأکیدات فراوانی شده است؛ چنانکه در قالب قصه «اصحاب السبت» نیز این مسأله و عواقب شوم ترک آن بیان شده است.^۸ در فقه اسلامی، به مسأله امر به معروف و نهی از منکر، از دو جنبه فردی و گروهی و تشکیلاتی نگریسته شده است. در جنبه فردی، همه مردم موظفند با فراهم بودن شرایط، به این وظیفه حیاتی همت گمارند و دیگران را به معروف و خوبی‌ها دعوت و با فساد و تباهی‌ها و زشتی‌ها مبارزه کنند و جلوی مفسد و مناهی را بگیرند. جنبه دیگر این فریضه الهی، جنبه حکومتی و تشکیلاتی آن است که از دست همه افراد ساخته نیست، بلکه اقدام به بعضی از مراتب آن برای عموم مردم جایز نیست و اقدام به آن از شؤون حکومت اسلامی و تشکیلات برخوردار از پشتوانه قدرت اجرایی است و افراد، در صورت اذن حاکم اسلامی می‌توانند عهده‌دار آن شوند.

آیات متعلق به این فریضه بزرگ، به هر دو شکل آن دلالت دارد. نخست به عنوان یک مسئولیت عمومی که متوجه تک تک مسلمانان است و امت را به واسطه دارابودن این ویژگی زیبا می ستاید:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...»
(آل عمران(۳): ۱۱۰)؛ شما بهترین امتی هستید که از میان مردم پدید آمده است که امر به معروف و نهی از منکر می کنید.

در این آیه شریفه، برتری امت رسول الله بر سایر امم، در این ویژگی نمودار شده است که شما اهل امر به معروف و نهی از منکر هستید؛ به این معنا که این ویژگی، بازتابی از اخلاق دینی و ایمان درونی شماست.

اما از سویی دیگر، اقدام به این فریضه بزرگ را بر عهده گروه خاصی از مسلمانان نهاده است.

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران(۳): ۱۰۴)؛ و باید از شما مسلمانان برخی خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری امر و از بدی نهی کنند و اینان که به حقیقت، واسطه هدایت خلق هستند، رستگار خواهند بود.

«من» در کلمه «منکم» تبعیضیه است و معنای آن این است که مجموعه خاصی از جامعه اسلامی به این امر حیاتی و سنگین، مأموریت یافته اند. آن مجموعه نیز باید، ویژگی های ممتازی، چون دانایی، شجاعت، بلاغت، قدرت را دارا باشند تا بتوانند شایستگی تعلق این امر سنگین را اکتساب نمایند، در غیر این صورت، متوجه نمودن این فریضه به گروه خاص، معنا نخواهد داشت.

از سویی دیگر، کلمه «امت» نمایانگر گروه منظم و هدف داری است که میان اعضای آن، هماهنگی و وحدت رویه وجود داشته باشد؛ چنانکه در لغت نیز بدین معنا آمده است (ابراهیم مصطفی و دیگران، ج ۱، ص ۲۷). بنابراین، در جامعه اسلامی، باید گروهی متشکل و قدرتمند وجود داشته باشد که به این فریضه مهم جامه عمل بپوشاند. چه اینکه واژه «تمکن» در آیه ۱۴۱ سوره حج با صراحت بیشتر بر این موضوع دلالت دارد (توضیح آن در آیه بعد خواهد آمد).

ممکن است توهم شود که مفاد دو آیه بالا عبارت است از این که اصل امر به معروف و نهی از منکر یک واجب عمومی و فراگیر است و همانند سایر واجبات اجتماعی، امری است که سود و زیان آن متوجه خود افراد آن اجتماع است و لذا باید مراقبت نمود تا این ثمره اجتماعی ضایع نگردد و آیه دوم نیز در مقام بیان وظیفه حاکم در جلوگیری از ضایع شدن این فریضه عظیم است و نه اقامه آن. بنابراین، آیه شریفه، در مقام بیان وجه سلبی اقامه شعائر است و نه معنای ایجابی آن. گروهی که ابتدا این فریضه بزرگ متوجه آنهاست، همانا آحاد جامعه اسلامی و مکلفین هستند و دولت صرفاً نقش پاسبانی و حراست را دارد تا کسی به حق دیگری تجاوز نکند و در اجرای این فرمان الهی، اختلالی ایجاد نشود؛ نه آنکه خود دولت اسلامی ابتدا متعلق این واجب بوده؛ به نحوی که مسؤول مستقیم برپانمودن شعائر اسلامی باشد و برای اقامه آن هزینه نماید.

به دیگر سخن، تا وقتی که نیازی به برخورد عملی نباشد، دخالت دولت ضرورتی ندارد و خود مسلمین باید در اجرای عملی این فریضه عظیم تدبیر نموده و آن را اجرا نمایند.

این سخن، توهمی بیش نیست و صریح آیه شریفه این پندار را مردود می‌داند؛ زیرا اولین وظیفه «امت» برگزیده را دعوت به خیر و امر به معروف معرفی می‌کند و نه مبارزه و برخورد عملی با گروه متخلفان. همچنین آیه ۴۱ سوره حج که توضیح آن خواهد آمد، گروه متمکن و حاکم در جامعه را مسؤول مستقیم اقامه نماز و زکات می‌داند؛ در حالی که اقامه نماز، امری ایجابی بوده و نیاز به کار فرهنگی و هزینه‌های مخصوص به خود را دارد و ابتدا به برخورد عملی و فیزیکی نیاز ندارد.

می‌توان حاصل دو آیه شریفه بالا را به کمک آیه بعد چنین بیان کرد: اصل اقامه امر به معروف و نهی از منکر، فریضه‌ای عمومی است که هم شامل دولت و هم شامل افراد جامعه می‌شود؛ اگرچه مسؤول مستقیم مراقبت از آن و تدبیر برای اقامه و برخورد با ممتنعین از اجرای آن، بر عهده حاکم اسلامی است. اما برخی از مراتب آن، مختص دولت بوده و مردم نه تنها نسبت بدان وظیفه‌ای ندارند، بلکه مجاز در دخالت آن نیز نمی‌باشند.

«الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (حجج (۲۲): ۴۱)؛ کسانی که یاری‌گر خداوند هستند، آنهایی هستند که هرگاه به ایشان در روی زمین توانایی بدهیم، نماز را استوار می‌دارند، زکات را می‌پردازند و به معروف فرا می‌خوانند و از منکر باز می‌دارند و پایان هر کاری به دست خداوند است.

ظهور ابتدایی آیه شریفه، در دولت و حکومت اسلامی تعیین ندارد. لزوماً توانمندی و تواناسازی در قالب دولت شکل نمی‌گیرد، اما دولت اسلامی می‌تواند مصداق برتر و قطعی آن به‌شمار آید.

اما با توجه به قلمرو قدرت «الارض» که از عناصر اصلی تشکیل دولت است و با توجه به وظایفی که بر گروه مسلط و به قدرت رسیده معین نموده است، می‌توان گفت که منظور از گروهی که مکنت داده شده‌اند، دولت است.

به دیگر سخن، در آیه شریفه، سه باور ضروری و واجب اسلامی بازگو شده است: نماز، زکات و امر به معروف و نهی از منکر که سه حوزه عبادت ویژه، نظم اقتصادی و مالی و کنترل اجتماعی را پوشش داده است. از سویی دیگر، از سیاق آیه که از کلمات «أقاموا»، «آتوا»، «أمروا» و «نهوا» استفاده نموده و گروه خاصی را نیز بدان مخاطب قرار داده است، فهمیده می‌شود که مراکز و نهادهای پرتوان و نیرومند و دارای پشتوانه‌های قانونی، مسؤولیت گسترش موارد مورد نظر را بر عهده دارند و دولت در جامعه اسلامی از توانمندترین این نهادهاست. بنابراین، این اصل و مسؤولیت متوجه اوست؛ اگرچه این استظهار به معنای سلب مسؤولیت از سایر امت اسلامی نیست.

بنابراین، تکریم و تعظیم نمادهای دینی و زمینه‌سازی فرهنگ دینی در اجتماع، همانند اقامه نمازهای جمعه، جماعات، اعیاد اسلامی، پوشش اسلامی و سایر شعائر دینی از موارد حتمی امر به معروف و نهی از منکر است.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه (۹): ۳۳)؛ اوست خدایی که رسول خود را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد؛ هر چند مشرکان و کافران، ناراضی و مخالف باشند.

ظاهر آیه شریفه بر این امر، دلالت دارد که هدف از فروفرستادن رسول گرامی اسلام، برتری بخشیدن و یاری رساندن دین او در مقابل سایر ادیان و مکاتب بشری است. معلوم است معنای برتری بخشیدن و مسلط نمودن دین اسلام بر سایر ادیان، لزوماً به معنای برتری نظامی و تسلط حکومتی نیست، بلکه این برتری و تفوق، مقدمه برتری بخشیدن و اظهار آزادانه فرامین دین اسلام در سطح وسیع جامعه، خانواده و ارتباطات است. برتری دین اسلام، به معنای اجرای دقیق فرامین دین اسلام در مقابل آموزه‌های مسموم مکاتب بشری و غیر اسلامی است. اسلام دارای باورها و احکامی است که اجرای آن ضامن سعادت انسان و امنیت جسمی، روحی و اجتماعی اوست. دستورات و قوانین غیر اسلامی که روح بیدادگری و شرارت و فزون‌طلبی در آن موج می‌زند، هیچ‌گاه نمی‌تواند ضامن تأمین سلامت جان انسان‌ها باشد.

از ضمیمه نمودن آیه مزبور به آیه دوم سوره جمعه، مبنی بر اینکه مسؤولیت رسول خدا ﷺ تزکیه و تعلیم مردم است، به خوبی حقیقت مزبور را نشان می‌دهد که هدف آن حضرت تربیت و پرورش انسان‌ها بر مبنای حکمت و آیات الهی است و این تمام هدف بعثت آن حضرت به‌شمار می‌آید و اقامه شعائر الهی از موارد اجتناب‌ناپذیر فرهنگ اسلامی و عامل مؤثر در تزکیه انسان‌ها بوده و جامه دلربای اسلام قلمداد می‌شود؛ تا حدی که اظهار و برتری اسلام بر سایر ادیان، بدون برپایی آزادانه شعائر الهی، نقض در اهداف عالیّه اسلام را رقم می‌زند.

قرآن و نماد کفر

از تبیین آیاتی که بر ضرورت ترویج ظواهر اسلامی و نمادهای دینی تأکید می‌نماید، بلکه آن را از اصلی‌ترین وظایف حکومت می‌شمارد، قهراً چهره مقابل آن نیز معلوم می‌گردد که از تکالیف تبعی آن برخوردار مناسب در مقابل نمادهای کفر و الحاد و مبارزه با افرادی است که از اقامه شعائر الهی، امتناع ورزیده و در جهت بیدادگری و ناامنی مردم گام برمی‌دارند.

همانطور که حیات یک انسان و هر موجود جاننداری به جذب غذا و مواد معدنی و مانند آن نیازمند است، همچنین در بقای حیات خود به دفع مضرات، میکروب‌ها و آفت‌ها نیز وابسته است؛ یعنی همان‌گونه که بدن انسان به سیستم جذب مسلح است، از

سیستم دفاعی نیز برخوردار است. در بدن موجود زنده، سلول‌هایی وجود دارند که وظیفه آنها صرفاً مقابله با میکروب‌هاست تا از ورود به سیستم بدن جلوگیری به عمل آورد.

در روح انسان نیز هم عامل جاذبه روانی تعبیه شده است و هم حالت تنفر و انزجار تا به کمک این نیروها، گروهی را که دوست‌تر داریم و از آنها کمالاتی چون علم، ادب و معرفت و اخلاق ... را فرا بگیریم و در مقابل، از انسانهایی که خوی شیطانی دارند، پرهیز نماییم تا بدین وسیله با کسانی که برای سرنوشت ما و جامعه مضر هستند، دشمنی کنیم.

معنای «تبری» و «تولی» که از جمله فروع دین شمرده شده و واجباتی هستند که مسلمانان باید بدان توجه داشته و به آن عمل نمایند، عبارت است از اینکه: دوستان خدا را دوست بدانند و با دشمنان خدا نیز دشمنی کنند. تنها دوستی دوستان خدا کافی نیست، اگر دشمنی با دشمنان خدا نباشد، دوستی دوستان خدا راه به‌جایی نمی‌برد. تأکید بر این نکته ضروری است که دولت، علاوه بر آنکه باید برای تعظیم شعائر الهی تلاش وافر نماید، برای دفع و رفع نماد کفر و الحاد و ترویج نشانه‌های غیر الهی و غیر اسلامی، کمر همت ببندد.

خداوند عزوجل در قرآن کریم، دولت و مجموعه‌ای را که به‌واسطه به‌دست‌گرفتن حکومت، سعی در افساد و ظلم در جامعه را دارند، مورد عتاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (بقره ۲: ۲۰۵)؛ و آنگاه که بر اریکه حکومت نشیند، تلاش می‌کند تا فساد نموده و حاصل و نسل بشر را هلاک سازد و خداوند، فساد را دوست ندارد. خداوند در آیه بالا از عملکرد ویرانگر و فسادزای چنین دولت و حکومتی انتقاد و آن را محکوم می‌کند. مفهوم این‌گونه آیات، آبادانی روحی و جسمی جامعه و مبارزه با فساد و تلاش سازنده در ایجاد فضای امن دینی و دنیایی توسط حاکمان است.

۲. روایات

از جمله بزرگترین و برجسته‌ترین واجبات در شرع مقدس اسلام، شعائر الهی حج است که در صورت فراهم‌بودن شرایط در طول عمر انسان، یک مرتبه بر او واجب

می‌شود. به لحاظ فقهی، حج یک واجب مشروط بوده و منوط به استطاعت مکلف است، در غیر این صورت، واجب نمی‌شود؛ چنانکه قبر نبی مکرم اسلام یکی از نمادهای اصیل دینی به‌شمار می‌رود و حکم اولی زیارت آن، استحباب است. اما مراجعه به روایات، ما را به حکم دیگری نیز رهنمون می‌شود، بلکه بابتی در کتب روایی وجود دارد، بنام «باب الإجماع علی الحج» مبنی بر آنکه اگر مردم، حج و همینطور زیارت قبر نبی مکرم اسلام را ترک گفتند، حاکم باید آنها را امر کرده و اجبار نماید تا این فریضه را انجام دهند و این حکم را منوط به استطاعت و یا منوط به حضور در مدینه نفرمودند.

معاویة بن عمار و دیگران از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که حضرت فرمود:

«لو أن الناس تركوا الحج لكان على الوالی أن يجبرهم علی ذلك و علی المقام عنده و لو تركوا زیارة النبی صلی الله علیه و آله لكان علی الوالی أن يجبرهم علی ذلك و علی المقام عنده، فإن لم یکن لهم أموال أنفق علیهم من بیت مال المسلمین (الکلبینی الرازی، ۱۳۶۲ش، ج ۵، ص ۲۷۲؛ العالمی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۲۴)؛ اگر مردم حج را ترک گفتند، بر والی و حاکم واجب است که آنها را بر حج کردن و ماندن در کنار مسجدالحرام اجبار نماید و (همچنین) اگر زیارت [قبر] پیامبر گرامی اسلام را ترک کردند، بر حاکم است که آنها را بر زیارت آن حضرت و ماندن در کنار قبر او امر کند و اگر مال کافی برای این کار ندارند، از بیت‌المال مسلمین به آنها اعطا گردد.

همچنین روایتی دیگر به سند زیر آمده است:

عن عبدالله بن سنان عن أبی عبدالله علیه السلام قال:

لو عطل الناس الحج لوجب علی الإمام أن يجبرهم علی الحج، إن شاءوا و إن أبوا، فإن هذا البیت إنما وضع للحج» (ج ۴، ص ۲۷۲)؛ عبدالله بن سنان به نقل از امام صادق علیه السلام می‌گوید آن حضرت فرمودند: اگر مردم، حج را تعطیل نمایند، بر امام مسلمین واجب است که آنها را بر آن اجبار نماید؛ چه مردم، مایل شوند و چه ابا کنند، خانه خدا وضع شده است، برای اینکه در آن حج بجا آورده شود.

از ظهور روایات فوق مبنی بر اینکه حاکم می‌تواند مردم را بر انجام حج و زیارت قبر پیامبر اسلام ﷺ اجبار نماید، فهمیده می‌شود که اصل وجوب حج، یک واجب قطعی بوده و شارع، تحت هیچ شرایطی به ترک آن راضی نیست. به عبارت واضح‌تر، حکم اولی حج، وجوب است و حج یک واجب مشروط نیست، بلکه می‌توان گفت یک واجب کفایی است. آنچنان که از ظهور بخش پایانی روایت دوم پیداست، امام علیؑ می‌فرماید: «اگر حج نکردند، بدانید که خانه خدا برای حج وضع شده است و نباید از آن فروگذار نمود». بنابراین، اگر مردم در این مسأله کوتاهی نمودند، حاکم نباید از آن بگذرد (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۹؛ المحدث البحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۴، ص ۲۲؛ السبزواری، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۴۹).

تردیدی نیست که حکم اولی زیارت قبر نبی مکرم اسلام، استحباب است، اما به عنوان اینکه شخص آن حضرت و قبر ایشان از شعائر الهی بوده و تعظیم ایشان واجب است، باید رعایت گردد. لذا اصل زیارت قبر آن حضرت، واجب و ترک زیارت ایشان حرام است؛ زیرا در غیر این صورت، منجر به هتک حرمت ایشان خواهد شد.

حاصل آنکه؛ گرچه حکم زیارت آن بزرگوار استحباب عینی است، اما اصل زیارت ایشان واجب کفایی است و هیچ‌گونه منافاتی نیز بین این دو حکم وجود ندارد (الموسوی العاملی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۲۶۰؛ فقحانی، ۱۴۱۸ق، ص ۹۱؛ الحلّی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۳۹؛ المحقق الکرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۶۲).

بنابراین، بر امام مسلمین و حاکم اسلامی واجب عینی است که مردم را به زیارت قبر نبی مکرم اسلام ﷺ تشویق و از اهانت بدان منع نماید و در صورتی که مکلفین، زیارت قبر آن حضرت را ترک گفتند، آنها را بر این امر اجبار نموده و در صورتی که نیاز به هزینه مالی داشته و مردم از پرداخت آن عاجزند و یا سر باز می‌زنند، وجوهی را از بیت‌المال مسلمین برای این امر اختصاص بدهد.

امیر مؤمنان علیؑ در زمانی که عثمان در خانه‌اش حبس شده و مردم در بیرون منزل تجمع کرده بودند به ملاقات ایشان رفته و به وی فرمودند:

فاعلم انّ افضل عباد الله عند الله امام عادل هدی و هدی فاقام سنة معلومة و امات بدعة مجهولة ... و انّ شرّ الناس عند الله امام جائر ضلّ و ضلّ به فأمات

سنة ماخوذة و احيا بدعة متروكة (ابن ابى الحديد، ۱۳۸۶ق، ج ۹، ص ۱۶۱)؛
بدان که برترین بندگان نزد خدا، امام عادل است که هدایت شده و هدایت‌گر
است. سنت مشخص دین را برپا ساخته و بدعت مجهول را بمیراند... و
بدترین مردم نزد خدا، امام جائری است که گمراه بوده و گمراه‌کننده است.
پس سنت معین را می‌میراند و بدعت متروک در دین را زنده می‌کند.

در این روایت، امیر مؤمنان علی علیه السلام با قراردادن امام عادل در مقابل امام جائر، در
حقیقت، وظیفه حاکم اسلامی را بیان می‌کند که اگر از آن تکالیف محوله و نقش
هدایت‌گری و برپایی شعائر اصیل دینی، سر باز زند، مبعوض‌ترین بندگان خدا خواهد
شد و در صف امامان جائر قرار خواهد گرفت. مقام حاکمیت اسلامی، حاصلی غیر از
این ندارد که باید نام و نشان دینی را علنی سازد و متدینین را به اسلام امیدوار و
دشمنان را از آن مأیوس سازد.

بنابراین، شعائر الهی از مصادیق مشخص «سنت معلومه» به‌شمار می‌رود که حاکم
اسلامی، موظف به ترویج و تبلیغ و اجرای آن است. از سویی دیگر، هتک شعائر الهی
و ترویج شعائر کفر، همانند بدحجابی یا بی‌حجابی از کارهای حاکم جور و بلاد کفر و
از مصادیق «بدعة متروکه» است.

اللهم انک تعلم انه لم یکن منی منافسة فی سلطان و لا التماس فضول الحطام
و لکن لارذ المعالم من دینک و اظهر الصلاح فی بلادک فیأمن المظلومون من
عبادک و تقام المعطلة من حدودک (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۴، ص ۲۹۷)؛
خدایا تو می‌دانی که من در به‌دست‌گرفتن حکومت، دغدغه ریاست ندارم و
دنبال متاع بی‌ارزش دنیایی نیستم، بلکه انگیزه‌ام آن است تا استوانه‌های دین
تو را برپا دارم و صلاح و امنیت را در سرزمین تو ظاهر سازم تا مظلومین از
بندگان تو ایمنی پیدا نمایند و حدود بر زمین‌مانده الهی اجرا گردد.

این کلام امیر مؤمنان به‌وضوح دلالت دارد که وظیفه حاکم و امام مسلمین، جز این
نیست که استوانه‌های دینی را در جامعه برپا سازد. مؤمنین باید در سایه حکومت
اسلامی در امنیت به‌سر ببرند و در حفظ دین و اعمال آموزه‌های دینی آزاد باشند.

آنچه که در این کلام گوهر بار بر آن تأکید شده است، اقامه «معالم دین» و «نشانه‌های محسوس دینی» است که به‌طور قطع در شعائر دینی تجسم دارد. رسول گرامی اسلام ﷺ در سفارش خود به معاذ، هنگامی که وی را به ولایت یمن گماشت، فرمودند:

یا معاذ علمهم کتاب الله و أحسن أدبهم علی الأخلاق الصالحة ... و أمت أمر الجاهلیة إلا ما سنه الإسلام و أظهر أمر الإسلام كله صغیره و کبیره و لیکن أكثر همک الصلاة فإنها رأس الإسلام (حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۵)؛ ای معاذ! کتاب خدا را به آنان بیاموز و آنان را بر اساس اخلاق پسندیده به نیکی پرورش ده و سنت‌های جاهلی را در جامعه بمیران، مگر آنچه را که اسلام بر آن صحنه گذاشته است و همه دستورات اسلام از کوچک و بزرگ را در جامعه، زنده و آشکار کن و بیشتر همت خود را متوجه نماز کن که آن، جان اسلام و رأس آن به‌شمار می‌آید.

از ضمیر «هم» در کلمه «علمهم» و «أدبهم» به‌دست می‌آید که مراد آن‌حضرت در دستور خود به معاذ، این است که حضرت وی را به عنوان حاکم و پیشوای مردم در نظر گرفته است؛ به این معنا که به شخص ایشان، به‌عنوان شخص حقیقی توصیه نمی‌فرماید، بلکه وی را به‌عنوان حاکم و سائنس مردم، مورد خطاب قرار داده و توصیه می‌فرماید که در جامعه اسلامی یک حاکم باید چنین باشد. در ادامه، آن‌حضرت سفارش می‌فرماید که سنن جاهلی را نابود کن - قبل از اقامه سنت دینی، ازاله نماد کفر و الحاد الزامی است - و پس از آن، تمامی اوامر اسلامی را برپا نما و به‌ویژه نماز را برپا دار و آن را در جامعه اسلامی ترویج کن.

بررسی و تأمل در روایات فوق و روایات مشابه، انسان را به این باور می‌رساند که حاکم، مسئول مستقیم و حتمی برپایی شعائر الهی در محیط جامعه اسلامی است؛ چنانکه در برخی موارد، همانند اذان، در صورت ترک کامل آن، علاوه بر اجبار آنان، می‌تواند رزق و روزی مؤذن را از بیت‌المال تأمین نماید تا این عمل بزرگ و شعار اصیل دینی حفظ گردد.

۳. دلیل عقلی

به لحاظ عقلی، پاسداشت شعائر الهی برای حکومت اسلامی، حقیقتی اجتناب‌ناپذیر است. برای تبیین این مطلب، باید حقایق را به‌عنوان اصول موضوعه در نظر داشت. نخست آنکه دین اسلام، به رفتارهایی که در نیل به کمال انسان مؤثر است، اشاره نموده و کیفیت اعمال آن را نیز بیان نموده است. دوم آنکه اسلام، دینی جامع است که علاوه بر امور شخصیه، برای روابط اجتماعی نیز برنامه دارد و برای اجرای آن، راه‌کارهای مناسب خودش را ارائه نموده است.

از سویی دیگر، عوامل مؤثر در رفتارهای انسان‌ها منحصر در عوامل شناختی و زمینه‌های معرفتی نیست؛ بلکه علاوه بر زمینه‌های معرفتی، عوامل احساسی و عاطفی و تمایلات نیز نقش دارند. به عبارت بهتر، عوامل مؤثر در رفتارهای اجتماعی انسان دو دسته‌اند: نخست، عواملی که منشأ معرفتی داشته و سبب شناخت آن کار و عواقب خوب یا بد آن می‌شوند و دوم، عواملی که منشأ گرایشی و تمایلی دارند و سبب برانگیختن احساسات و عواطف، برای ایجاد رفتار مطلوب می‌شوند.

عامل دیگری به‌نام عامل روانی نیز وجود دارد، تا ما را به سوی کار برانگیزاند و به طرف انجام کار، سوق دهد. این‌گونه عوامل را «انگیزه‌های روانی» می‌نامند.

مقدمه دیگر آن است که اسلام، نسخه بی‌بدیل سعادت‌بخش ابدی و ازلی برای بشریت است. این دین، دارای حقایق و دستوراتی است که برای نیل به سعادت، عمل بدان‌ها الزامی است. در غیر این صورت، انسان نه‌تنها از داروی شفابخش اسلام طرفی نمی‌بندد، بلکه دچار نسخه‌های غیر متخصصانه و ناآگاهانه از سوی مکاتب بشری می‌شود که همچون زهری کشنده، جان وی را تباه می‌سازد.

از جمله برنامه‌های دین اسلام در حوزه سیاسی و اجتماعی، پاسداشت نشانه‌های برجسته حسی - عاطفی دین است که توسط خود دین، به‌صورت منصوص و یا به‌صورت عام معین شده است.

نتیجه بایسته و شایسته اصول متقدم، آن می‌شود که اگر حکومت بخواهد در تکلیف خود در خصوص اجرای برنامه‌های سعادت‌بخش اسلام، عمل کند و فضای جامعه و رفتارهای اجتماعی را جامه دینی و محتوای اسلامی ببوشاند، باید بداند تحقق برخی از

دستورات اسلام، بدون انجام علنی و ابراز آشکار آنها در سطح جامعه و حتی در برخی موارد، اجبار مردم به انجام آشکار آنها، میسر نخواهد شد و چه بسا با ترک آنها، نقض غرض الهی اتفاق افتد.

بی‌تردید، حیات جامعه اسلامی به روح دینی حاکم بر آن بستگی دارد. تمایز محیط اسلامی از محیط کفر در همین است که در بلاد اسلامی، شعائر الهی اقامه می‌شود و در بلاد کفر، نشانه‌های دینی برپا نمی‌شود، بلکه نشانه‌های کفر و الحاد نمایان است. با اقامه شعائر الهی است که فضای سالم دینی و امنیت روحی را فراهم نموده و انگیزه اجرای فرامین الهی در انسان مضاعف می‌گردد.

بر این اساس، حکومت اسلامی وظیفه دارد در مقابل کوتاهی‌های اجرای عملی اقامه شعائر، مقاومت نماید و به خصوص در مقابل هتاکی به این‌گونه امور کوتاه نیاید؛ چنانچه قرآن کریم در خصوص مسأله حجاب، ابتدا بدان توصیه نموده و زنان را به وقار و رعایت حجاب توصیه می‌کند، ولی در ادامه، نسبت به افرادی که می‌خواهند برای نوامیس مردم مزاحمت ایجاد کنند، می‌فرماید: «آنان را از شهر بیرون کنید و بر آنها سخت بگیرید».^۹

۴. اتفاق (اجماع) فقها

با نگاهی گذرا در کلمات فقها، به روشنی مشخص می‌شود که اقامه شعائر اسلامی، پیش از هر شخص و گروهی، برعهده حاکم اسلامی است. دولت اسلامی، موظف است نسبت به بزرگداشت نمادها و شعائر دینی و توسعه آن از یک طرف و مقابله با ممتنعین از اقامه و ترویج آن از سویی دیگر، همت گمارده، بلکه در شرایط خاص، مبارزه عملی نماید. این ادعا به نوعی مورد اتفاق (اجماع) فقهای امامیه و اهل سنت است.

شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) بنیانگذار حوزه پرثمر نجف اشرف، در خصوص ضرورت اهتمام حاکم به امر اقامه شعائر دینی می‌فرماید:

در هر آبادی یک اذان کافی است و اگر شهری باشد که دارای محله‌هایی می‌باشد، در این صورت، باید در هر محله‌ای اذان گفته شود تا صدای اذان در تمام شهر آکنده گردد و اگر تمامی اهل قریه یا اهل یک شهر بر ترک اذان

اتفاق نمایند، با آن گروه برخورد خواهد شد، تا اذان بگویند^{۱۰} (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۵۸).

کلام شیخ الطائفه، مشتمل بر دو نکته است. اولاً: باید با گروهی که از اقامه اذان در فضای جامعه اسلامی امتناع می‌ورزند و آن را کاملاً ترک می‌کنند، مقاتله شود و این مطلب، نشانگر آن است که از نگاه ایشان، حکم «اذان و اقامه» در شرایطی خاص، تغییر نموده و از استحباب، به وجوب تبدیل می‌شود؛ زیرا مقاتله بر امر استحبابی، نمی‌تواند صحیح باشد. ثانیاً: از تعبیر «قوتلوا علی ذلک» به دست می‌آید که مبارزه عملی، ابتدا و بالذات بر عهده حاکم اسلامی است؛ زیرا چنانکه در آغاز این نوشتار آمده است، مقاتله، صلح، اجرای حدود و مانند آن، بر عهده امام مسلمین است.

مرحوم علامه حلی (م ۷۲۶ق) نیز؛ اگرچه نسبت به اجرت بر اذان، حکم به حرمت داده و بر این قول خویش از طریق خاصه و عامه مؤید آورده است، ولی در ادامه تأکید می‌کند که تأمین رزق و ارتزاق مؤذن برای گفتن اذان، توسط حاکم اسلامی مانعی ندارد^{۱۱} (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۸۲-۸۱).

وی علاوه بر این، تصریح می‌کند: «در صورتی که همگی به ترک اذان و اقامه مبادرت ورزند، امام باید با آنها به مبارزه عملی پردازد و این همه، به جهت آن است که آن‌دو از شعائر برجسته دینی به‌شمار می‌آیند» (همان، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۱۰).

از تعبیر «امام باید با تارکین اذان و اقامه، مبارزه نماید»، به صورت ارتكازی فهمیده می‌شود که اقامه، شعائر اسلامی، ابتدا متوجه حاکم اسلامی است و او باید نسبت به اقامه اذان، اهتمام داشته و مراقبت نماید.

مرحوم شهید اول (م ۷۸۶ق) ضمن طرح قاعده‌ای به نام «جبر و زجر»، مقاتله با ممتنعین از اقامه شعائر الهی را از مصادیق زجر برشمردند^{۱۲} (شهید اول، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۴۰).

مرحوم احساسی نیز ضمن بیان قاعده مزبور و تطبیق آن بر ممتنعین از اقامه شعائر الهی، مقاتله با آنها را در عرض و عداد قتل مرتد و مبارزه با کفار و اشرار قرار می‌دهد که این کار، علاوه بر شدت و قطعیت این حکم، بیانگر آن است که این حکم متوجه حاکم اسلامی است^{۱۳} (ابن ابی‌جمهور، ۱۴۱۰ق، ص ۱۰۶).

صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ق) نیز معتقد است: به لحاظ اثباتی، باید برای اقامه شعائر دینی از جان و مال هزینه نمود و از بیت‌المال مسلمین برای این کار، سهمی در نظر گرفت و همان‌گونه که اصل جهاد به دستور امام و حاکم مسلمین است، امور یادشده نیز برعهده او است.^{۱۴} چنانچه به لحاظ سلبی نیز حکومت در مقابل بی‌حرمتی به شعائر الهی؛ اعم از خانه خدا یا قبر پیامبر گرامی اسلام و یا ائمه معصومین و حتی فاطمه زهرا علیها السلام، باید برخورد قاطعی داشته باشد. وی سبّ (دشنام دهنده) آن ذوات مقدسه را مهدورالدم می‌داند؛ و برای قتل آنان اجازه امام را شرط نیست.

معلوم می‌شود ابتدا این‌گونه امور، مانند اصل جهاد، برعهده حاکم بوده و حاکم باید مراقب باشد تا کسی به امور یادشده و دیگر مقدسات دین مبین اسلام و یا تشیع، بی‌حرمتی نکند که همه این امور از شعائر الهی است و هتک به آنها، هتک به خود خدا محسوب می‌شود (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۳۴۵).

کاشف‌الغطاء (م ۱۲۲۸ق) به‌عنوان مجتهد و حاکم وقت در ضمن اجازه‌نامه رسمی به فتح‌علی‌شاه قاجار، دستوراتی را به‌وی گوشتزد می‌کند و در آنجا تأکید می‌کند: «اقامه شعائر اسلامی از وظیفه اصلی تو به‌شمار می‌آید، مانند آنکه مؤذنینی را معین کنی و ائمه جماعات را در لشکر اسلام مقرر کنی....» (کاشف‌الغطاء، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۳۳-۳۳۴).

ظهور ارتكازی عبارت بالا آن است که از جمله وظایف سترگ یک حاکم اسلامی، حتی در بحبوحه مبارزه و جنگ، توجه به نمادهای دینی و اسلامی است که با گماشتن افرادی لایق و هزینه‌های لازم، این بایسته را انجام دهند و این وظیفه حاکم اسلامی جامعه است.

مرحوم نراقی (م ۱۲۴۵ق) از فقهای بزرگ قرن سیزدهم هجری، مدعی است، مشهور میان اصحاب این است که اجرت بر اذان، حرام است و نمی‌توان در قبال اذان از کسی مطالبه اجرت نمود. اما در ادامه، تصریح می‌کند: «با این وجود، مشهور میان فقهاست که ارتزاق از بیت‌المال برای مؤذن بی‌اشکال است، بلکه مرحوم علامه حلی ادعای اجماع نموده است» (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۱۸۳). آنگاه در مقام بیان معنای ارتزاق و تفاوت آن از اجرت، میزان و معیار اصلی را اعطای حاکم اسلامی به شخص مؤذن می‌داند^{۱۵} (همان، ص ۱۸۴).

مرحوم آقارضا همدانی (م ۱۳۲۲ق) یکی از مصارف زکات را تقویت دین و از مصادیق برجسته آن، اقامه شعائر الهی می‌داند. وی تأکید می‌کند، حاکم می‌تواند ضمن آنکه امت را به اقامه شعائر اجبار می‌نماید، اجرت این عمل را از زکات بپردازد^{۱۶} (همدانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۳، ص ۵۷۹).

آیه‌الله مکارم شیرازی در بحث تقسیم سهمین در عصر غیبت می‌فرماید:

سهم امام علیه السلام را می‌توان در راه اقامه شعائر دینی و انتشار و تبلیغ اسلام مصرف نمود. تعطیل سهم امام علیه السلام موجب تعطیلی همه آنچه که در غیاب او باید صورت پذیرد، می‌گردد؛ از قبیل اقامه حدود الهی، شعائر اسلامی و نشر احکام. حال آیا آن حضرت به چنین امری راضی هستند؟^{۱۷} (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۳۲-۱۳۱).

ج) اقامه شعائر از نگاه امام خمینی علیه السلام

شکی نیست که امام خمینی علیه السلام به‌عنوان بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی، از بزرگترین کارشناسان دین و مؤثرترین حکام اسلامی و مبتکر حکومت اسلامی در عصر کنونی است. گفتار و رفتار آن مرد بزرگ در تنظیم روابط اجتماعی و مدیریت حکومت اسلامی، برگرفته از فهم عمیق ایشان از فلسفه برقراری نظام اسلامی و اندیشه روشن وی در ایجاد روح دینی در فضای جامعه اسلامی است. بررسی اندیشه او در ارتباط با موضوع مورد نظر، می‌تواند به‌عنوان اندیشه عملی فقه اسلامی در جامعه، بسیار راهگشا باشد. ایشان هیچ‌گاه در حکومت، صرفاً به شیوه سلبی عمل نکردند، یعنی فلسفه تشکیل حکومت را در برخورد با اخلال‌گران و اشرار و مخالفان نظام منحصر نکرده‌اند، بلکه آنچه که اصالتاً وظیفه خود دانسته است، برقراری عدالت و فراهم‌سازی امنیت دینی و ایجاد فضای توحیدی در سطح جامعه بوده است.

امام خمینی علیه السلام در سخنانی به راز بزرگداشت شعائر به‌نحو عام و در مورد شعائر حسینی به‌طور خاص، اشاره نموده و علمای شهرها را بدان توصیه می‌کند و به‌عنوان رهبر دینی و حاکم اسلامی، آنها را به همت مضاعف نسبت به اقامه آن توصیه می‌نماید. وی تصریح می‌کند:

لازم است به مؤمنین و مسلمانان تذکر دهید، در مساجد جهت انجام فرایض دینی و شعائر مذهبی اجتماعاتشان را زیادتر و منظم‌تر کنند؛ چون فعلاً بهترین وسیله مبارزه، همین اجتماعات منظمی است که بشود به وسیله آنها در اعلاهی کلمه طیبه اسلام کوشش نمود (امام خمینی، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۳۱۴).

تأکید ایشان نسبت به پررنگ‌تر نمودن مراسم عزاداری بر سالار شهیدان بر کسی پوشیده نیست، وی خود در رثای آن ارباب دلها و سالار شهیدان، حسین بن علی علیه السلام به شدت می‌گریست و دیگران را نیز به این امر توصیه می‌نمود. ایشان، گذشته از آثار عاطفی و مذهبی برپایی عزاداری، همواره به آثار و راز سیاسی برقراری شعائر حسینی اشاره می‌کرد و آن را دلیل پیروزی نظام اسلامی می‌دانست و به همین سبب، به‌عنوان یک حاکم دیندار و دینی، به برپایی سوگواری بر سالار شهیدان امر می‌کرد:

بچه‌ها و جوانهای ما خیال نکنند که مسأله، مسأله «ملت‌گریه» است! این را دیگران القا کردند به شماها که بگویید «ملت‌گریه»! آنها از همین گریه‌ها می‌ترسند، برای اینکه گریه‌ای است که گریه بر مظلوم است؛ فریاد مقابل ظالم است. اینها را باید حفظ کنید. اینها شعائر مذهبی ماست که باید حفظ بشود. اینها یک شعائر سیاسی است که باید حفظ بشود. بازیتان ندهند این قلمفرسوها! بازیتان ندهند این اشخاصی که با اسماء مختلفه و با مرامهای انحرافی می‌خواهند همه چیز را از دستتان بگیرند و اینها می‌بینند که این مجالس، مجالس روضه، ذکر مصایب مظلوم و ذکر جنایات ظالم، در هر عصری [مظلومان را] مقابل ظالم قرار می‌دهد. اینها ملتفت نیستند که اینها خدمت دارند می‌کنند به این کشور، خدمت دارند می‌کنند به اسلام (همان، ج ۱۰، ص ۳۱۶).

نیز ایشان تصریح می‌کنند که هدف اصلی ما از برقراری نظام اسلامی، تکریم و تعظیم شعائر است و اساساً انقلاب برای همین امر است و باید برای آن هزینه گردد. حتی در دورانی که کشور در حال جنگ به سر می‌برد و جنگ نیز هزینه‌های سنگینی را بر دوش دولت و ملت وارد می‌کرد و نیازمند کمک‌های بی‌وقفه مردمی بود، ایشان تأکید می‌کردند که این هزینه نباید از خرج کردن برای اقامه شعائر حسینی بکاهد و یا با

آن در تعارض باشد؛ زیرا در شرایط فعلی به این شعائر به شدت نیازمندیم. معلوم می-شود، اگر نظام اسلامی بخواهد استوار بماند و در مقابل دشمنان سربلند و مقاوم باشد، این شعائر باید به شکل پررنگ و همگانی اقامه گردد.

الآن بیشتر ما احتیاج داریم به این مجالس. «امروز دیگر ما انقلاب کرده‌ایم، روضه دیگر لازم نیست» از غلط‌هایی است که تو دهن‌ها انداخته‌اند؛ مثل این است که بگوییم امروز ما انقلاب کرده‌ایم، دیگر لازم نیست که نماز بخوانیم. انقلاب برای این است. انقلاب کردیم که شعائر اسلام را زنده کنیم، نه انقلاب کردیم که شعائر اسلام را بمیرانیم. زنده‌نگه‌داشتن عاشورا، یک مسأله بسیار مهم سیاسی - عبادی است. عزاداری کردن برای شهیدی که همه چیز را در راه اسلام داد [ه]، یک مسأله سیاسی است، یک مسأله‌ای است که در پیشبرد انقلاب اثر بسزا دارد (همان، ج ۱۳، ص ۳۲۷).

مطابق دیدگاه ایشان، اساساً انقلاب برای تحقق همین معناست که شعائر الهی در جامعه ترویج شده و نام خدا تعظیم گردد تا از این طریق، دین با طراوت باقی بماند و متدینان با انجام شریعت الهی به کمال دست یابند.

نتیجه‌گیری

برپایی شعائر اسلامی و برخورد عملی با ممتنعین از اقامه آن، از وظایف قطعی و اصیل حاکم اسلامی و حکومت دینی است. آیاتی از قرآن کریم که فریضه امر به معروف و نهی از منکر را متوجه گروه خاصی از جامعه که از پشتوانه اقتدار عمومی برخوردارند، می‌داند، این تکلیف را متوجه دولت می‌نماید؛ زیرا در زمان بسط حکومت اسلامی، نهاد و گروه مقتدر جامعه، حکومت و دولت اسلامی است؛ چنانکه روایات متعددی وجود دارد که بر لزوم اقامه شعائر بر حاکم اسلامی دلالت دارد؛ از جمله، کلام نورانی سالار شهیدان در تبیین فلسفه قیام عاشورا است. «خدایا، تو می‌دانی من به جهت خوشگذرانی و محبت به متاع پست دنیا قیام نکردم، بلکه به جهت اصلاح در میان امت جدم رسول خدا ﷺ و اینکه بتوانم علائم آشکار و محسوس دینی را برملا سازم، قیام نمودم». همینطور می‌توان بر این ادعا، دلیل عقلی نیز اقامه نمود مبنی بر اینکه هدف از ایجاد حکومت اسلامی و حکمرانی دینی، نمی‌تواند چیزی جز اعمال آزادانه آموزه‌های

دینی باشد. برپایی شعائر و نشانه‌های آشکار الهی در سطح جامعه اسلامی، همچون پیشانی یک دین به‌شمار می‌آید.

اتفاق فقها را می‌توان به‌عنوان دلیل بعدی قلمداد نمود. کلمات بسیاری از فقها در این معنا ظهور دارد که حکومت اسلامی باید برای اجرای شعائر الهی، مراقبت کامل نماید؛ چنانکه باید با کسانی که هتک شعائر نموده و از اقامه شعائر الهی ممانعت می‌ورزند، مقاتله و مبارزه نمایند.

مثلاً فقها درباره‌ی اذان، تصریح دارند که دولت و حاکم اسلامی، علاوه بر اجبار مردم به اقامه آن و برخورد فیزیکی با آنان در صورت ممانعت، می‌تواند هزینه زندگی مؤذن را از بیت‌المال بپردازد. امام خمینی علیه السلام به‌عنوان فقیه نامدار و حاکم برجسته دینی معاصر، تصریح می‌کند که ما انقلاب کردیم تا شعائر اسلامی را زنده کنیم.

یادداشت‌ها

۱. الفضل بن الحسن الطبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۰۹؛ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۸، ص ۳۷ و سید محمدحسین، طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۷۳.
۲. پیداست هرگاه «حاکم» به صورت مطلق بیان شود، مراد از آن، فقیه جامع الشرائط است و آنچه که شارح فاضل، مرحوم فخر از عبارت شیخ الطائفه که گفته است: «در صورت عدم حضور حاکم، امر برعهده برخی از مؤمنین است» فهمیده است؛ (مبنی بر اینکه ظهور کلام ایشان دلالت بر عدم اشتراط فقه در حاکم اسلامی دارد). این عبارت شیخ، دلالت بر عدم اشتراط فقه در عنوان «حاکم شرعی» ندارد؛ زیرا سلطان به تبع، شامل حاکم هم می‌شود. به این جهت که امر او، امر سلطان است؛ زیرا نایب اوست.
۳. حاکم شرعی، همان فقیه عادل شیعی جامع شرایط فتوا است.
۴. در تعبیر فقها به‌ویژه در دوران اخیر، عناوینی در باره مجتهد یافت می‌شود؛ مانند فقیه، مفتی، قاضی، حاکم شرع و این عناوین، حاکی از شخص واحد، اما به جهات متعدد است. ... از این جهت که رفع خصومت، توسط ایشان صورت می‌پذیرد. به قاضی با قطع نظر از اینکه دعوا پیش او آورده شود، حاکم شرع اطلاق می‌شود و این حکم، نسبت به ولایت او نسبت به امور حسبیه؛ مانند ایتام، صغار و غائبین است و به اعتبار ولایت و رهبری، «ولایت فقیه» اطلاق می‌شود.

۵. «علی کل حال، فلا خلاف بیننا بل الإجماع بقسمیه علیه فی أنه إنما یجب علی الوجه المزبور بشرط وجود الإمام علیه السلام و بسط یده أو من نصبه للجهد و لو بتعمیم ولایت له و لغيره فی قطر من الأقطار، بل أصل مشروعیته مشروط بذلك فضلاً عن وجوبه».

۶. اصل عبارت وی چنین است: «الثالث: البغاة و الواجب قتال هؤلاء الأصناف مع دعاء الإمام أو نائیه إلى النفور، إما لكفهم أو لنقلهم إلى الإسلام. و لو اقتضت المصلحة المهادنة جازت، لكن لا يتولاها غیر الإمام أو نائیه».

۷. ر.ک: الحسن بن یوسف، الحلی، تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۱۹ و ر.ک: جمال الدین احمد بن فهد، اسدی حلّی، الرسائل العشر، الباب الثامن «فی الجهاد»، ص ۲۷۳ و الشهید الأول، الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، ج ۲، ص ۳۰.

۸. قصه اصحاب سبت در چند جای قرآن کریم، مورد اشاره قرار گرفته است و در آیه ۱۶۳ سوره اعراف به صورت کامل بدان پرداخته شده است. اصل قصه مربوط می شود به گروه بنی اسرائیل که خداوند برای امتحان آنان، گروه ماهیان را در روز شنبه نمایان می ساخت، در عین حال آنها را از صید ماهیان ممنوع نموده بود و آنان با ترفندی از این فرمان اطاعت نکردند. در مقابل این گروه، قوم دو گروه شدند؛ گروهی با متخلفان، هم رأی بودند و اگر هم فکر نبودند، آنها را از این منکر نهی نیز نکردند و طایفه دوم کسانی بودند که به صرف عدم رضایت اکتفا نکردند؛ بلکه آنان را از آن عصیان، نهی آشکار نموده و از عواقب شوم آن باخبر کردند و به شدت آنها را نهی کردند و خداوند تنها گروهی که آنها را از این کار نهی کرده بودند، نجات داده و سایر افراد را به غضب الهی، دچار نموده است.

۹. در آیات ۶۱-۵۹ سوره احزاب می فرماید: «ای رسول، به همسران و دختران خود و همه زن های مؤمنین بگو که خویشتن را به چادر(جامه ای گشاد که تمامی محسنات زن را بپوشاند) [بپوشانند] که این کار برای اینکه شناخته شوند تا از تعرض و جسارت، آزار نکشند بر آنان بسیار بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است. البته (بعد از این) اگر منافقان و آنان که در دلهاشان مرض و ناپاکی است و هم آنها که در مدینه، اراجیف و شایعات پخش می کنند(تا مضطرب سازند) دست نکشند ما هم تو را بر قتال آنها مسلط گردانیم تا از آن پس، جز اندک زمانی در جوار تو زیست نتوانند کرد».

١٠. «و يجب أن يؤذن حتى يظهر الأذان لكل صلاة فإن كانت قرية فيجزى أذان واحد فيها، و ان كان مصر فيه محال كثيرة أذن في كل محلة حتى يظهر الأذان في البلد، و ان اتفق أهل القرية أو البلد على ترك الأذان قوتلوا حتى يؤذنوا».

١١. عبارت ايشان چنين است: «يجوز أخذ الرزق عليه إجماعاً؛ لحاجة المسلمين إليه و قد لا يوجد متطوع به... يرزقه الإمام من بيت المال مع عدم التطوع، و من خاص الإمام».

١٢. متن عبارت ايشان به شرح ذيل است:

«أما الزجر فقسمان:

أحدهما: ما يكون زاجراً للفاعل عن العود، و لغيره عن الفعل، كالحدود، و التعزيرات، و القصاص، و الدييات....

و ثانيهما: ما يكون زاجراً عن الإصرار على القبيح، كقتل المرتد و المحارب، و قتال الكفار و البغاة و الممتنع عن الزكاة، و قتال الممتنعين عن إقامة شعائر الإسلام الظاهرة، كالأذان و زيارة النبي و الأئمة عليهم السلام».

١٣. «و الزجر لتكميل المصلحة و الردع عن المفسدة، و هو اما للفاعل أو لغيره، كالحدود و التعزيرات و القصاص و الدييات.... و قتل المرتد و المحارب، و مقاتلة أهل البغي و الكفر، و مانعي الزكاة، و الممتنع من اقامة شعائر الإسلام الظاهرة للزجر عن الإصرار على القبيح».

١٤. «ينبغي القطع بكفر الساب مع فرض استحلاله... كهتك حرمة الكعبة و القرآن، بل الإمام أعظم منهما. بل الظاهر إلحاق سب فاطمة عليها السلام بهم و كذا باقي الأنبياء عليهم السلام بل و الملائكة، إذ الجميع من شعائر الله (تعالى شأنه)، فهتكها هتك حرمة الله (تعالى شأنه). نعم لا ينبغي التفرير بالنفس في زمان الهدنة إذا سمع العارف السب من بعض المخالفين».

١٥. احمد النراقي، مستند الشيعه، ص ١٨٤. «يجوز للمؤذن الإرتزاق من بيت المال على المشهور، بل في «التذكرة» الإجماع عليه، للأصل... و المراد بالإرتزاق منه: أن يعطيه الحاكم منه و إن كان لكونه مؤذناً. بل و إن ارتزق منه للأذان و يكون ذلك من جهه أذانه، و لكن لا يجوز الأذان لذلك بأن يوقفه عليه و يؤذن لذلك، لصدق الأجر المحرم بالأخبار عليه لغة و عرفاً».

١٦. «فالإنصاف أن الالتزام بجواز صرفه إلى ما كان معونة لغنى و إن كان أوفق بما يقتضيه إطلاق سبيل الله، و لكنّه في غاية الإشكال.....و لكن لا يخفى عليك أن صرف الزكاة في معونة الزوّار و الحجيج و الغزاة يتصور على أنحاء:

أحدها: أن يكون ما يصرفه إليهم بمنزلة الأجرة على عملهم، كما لو لم يكن لمن يباشر العمل بنفسه داع إلى فعل الحج أو الجهاد و نحوه، و لكن رأى المتولى للصرف المصلحة في إيجاد هذه الأفعال من باب تشييد الدين أو تعظيم الشعائر أو غير ذلك من المصالح، فيعطيهم على الفعل بجعل الأجر لهم أو بذل النفقة عليهم من الصدقات على أن يعملوا هذا العمل».

١٧. «العاشر: و هو العمدة، دفع سهم الأصناف إليهم و أمّا حصة الإمام فتصرف في كل أمر يحرز به رضا من إقامة الشعائر و نشر الإسلام و صيانة الحوزات العلمية ... (و هو المختار عندنا)».

ثم إن من المعلوم أنه لا يجوز تعطيل جميع أحكام الدين بغيبته (عجل الله تعالى فرجه الشريف) بل يجب على المسلمين العمل بها و إقامتها مهما أمكن، و إذا احتاج ذلك إلى بيت المال لا بدّ من تحصيله من طرق قررها الشرع بأيدي نوابه العامة، و تعطيل سهمه عليه السلام يوجب تعطيل جميع ما كان يصرفه إليه في مقامه، من إقامة حدود الدين و تعظيم شعائره و نشر أحكامه فهل يرضى هو عليه السلام بذلك؟ و إذ قد عرفت هذا فاعلم: أن الواجب قيام نوابه عليه السلام بهذه المهمة بقدر الإمكان و صرف سهمه فيما كان يصرفه عادة لو كان هو بيننا، و عند الشك لا بدّ من الأخذ بالقدر المتيقن من موارد يرضاها من مصارفها».

منابع و مأخذ

١. قرآن كريم.
٢. ابن ابي الحديد المعتزلى، ابو حامد، شرح نهج البلاغه، ج ٢، بيروت: دار احياء التراث العربى، ج ٢، ١٣٨٥ق.
٣. ابن شعبه حرانى، تحف العقول، قم: جامعه مدرسين، ج ٢، ١٤٠٤ق.
٤. اسدى حلى، جمال الدين احمد بن فهد، الرسائل العشر، قم: كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، ١٤٠٩ق.
٥. الأزهرى، محمد بن أحمد، معجم تهذيب اللغة، ج ١، بيروت: دار المعرفة، ١٤٢٢ق.

٦. الإحسانى، ابن ابى جمهور، الأقطاب الفقيهه على مذهب الإماميه، قم: منشورات مكتبة آيةالله المرعشى النجفى (ره)، ١٤١٠ق.
٧. الراغب الاصفهانى، حسين بن محمد، المفردات فى غريب القرآن، بيروت: دارالعلم - الدارالشاميه، ١٤١٢ق.
٨. السبزواري، محمداقبر، ذخيرة المعاد، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، بى تا.
٩. الشهيد الثانى، زين الدين بن على بن احمد، حاشية المختصر النافع، قم: دفتر تبليغات اسلامى، بى تا.
١٠. الشهيد الاول، محمد بن مكى العاملى، القواعد والفوائد، ج ١، قم: كتابفروشى مفيد، بى تا.
١١. -----، الدروس الشرعية فى فقه الإماميه، ج ٢، قم: جامعه مدرسين، ج ٢، ١٤١٧ق.
١٢. العاملى، على بن حسين، رسائل المحقق الكركى، قم: كتابخانه آيةالله مرعشى، ١٤٠٩ق.
١٣. الفراهيدى، خليل بن احمد، العين، ج ١، قم: انتشارات أسوه، ١٤١٤ق.
١٤. الكينى الرازى، محمد بن يعقوب، الفروع من الكافى، ج ١، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٥٠ش.
١٥. المحقق الكركى، على بن الحسين العاملى، جامع المقاصد فى شرح القواعد، ج ٣ و ١١، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ج ٢، ١٤١٤ق.
١٦. الموسوى العاملى، محمد بن على، مدارك الأحكام، ج ٨، مشهد: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ١٤١٠ق.
١٧. امام خمينى، صحيفه نور، ج ١٠ و ١٣، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى عليه السلام، ١٣٧٨ش.
١٨. جوادى آملى، عبدالله، تسنيم، قم: نشر اسراء، ١٣٨٥ش.
١٩. حكيم، سيد محسن، مستمسك العروة الوثقى، قم: منشورات مكتبة آيةالله المرعشى النجفى (ره)، ١٤١٦ق.
٢٠. طباطبايى، سيد على بن محمد، رياض المسائل، ج ٣، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ١٤١٦ق.
٢١. طباطبايى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، قم: اسماعيليان، ١٣٩٢ق.
٢٢. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تهران: فرهنگ و ارتباطات اسلامى، ١٤٠٧ق.
٢٣. طوسى، ابو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، ج ١، قم: جامعه مدرسين، ١٤٠٧ق.
٢٤. علامه حلى، نهاية الاحكام، ج ١، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ج ٢، ١٤١٠ق.
٢٥. -----، ارشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، قم: جامعه مدرسين، ١٤١٠ق.
٢٦. -----، تذكرة الفقهاء، ج ٩ و ٣، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ١٤١٤ق.
٢٧. فاضل هندی، محمد بن حسن، كشف اللثام، ج ٤، قم: جامعه مدرسين، ١٤١٦ق.

۲۸. فقعیانی، زین‌الدین علی‌بن علی، الدر المنضود، قم: مکتبه امام العصر العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۲۹. کاشف الغطاء، شیخ جعفر، کشف الغطاء، ج ۴، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، بی‌تا.
۳۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۷۴، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۱. مطهری، مرتضی، یادداشت‌های استاد، ج ۶، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۸۳ش.
۳۲. مغربی، نعمان‌بن محمد بن منصور، دعائم الاسلام، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ۱۳۸۵ق.
۳۳. مکارم شیرازی، ناصر، بحوث فقهیه هامه، قم: مدرسه امام علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام، ۱۴۲۲ق.
۳۴. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۳ و ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۲، ۱۳۶۵ش.
۳۵. نراقی، احمد، مستند الشیعه، ج ۱۴، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۵ق.
۳۶. نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۸، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۸ق.
۳۷. همدانی، آقارضا، مصباح الفقیه، ج ۱۳، قم: مؤسسه الجعفریه، ۱۴۱۶ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مجله علمی

سال شانزدهم / شماره سوم / پیاپی ۶۱

